



نمود دستوری در فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی^۱

گوهر شریفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۳

چکیده

نمود، نظامی دستوری است که با زمان در پیوند است و بر اساس آن، گوینده می‌تواند چگونگی توصیف ماهیت زمانی یک موقعیت را برگزیند. جایگاه ساختاری نمود و تعامل آن با فرافکن‌های نقش‌نمای دیگر بر پایه نظریه نحوینیاد صرف توزیعی، موضوعی است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود. با فرض اینکه گروه فعلی در زبان فارسی، دارای ساختاری سه‌لایه‌ای است و گروه ریشه، گروه فعلی کوچک و گروه جهت را در بر دارد، و با استناد به فرایندهای پس‌انحوی ادغام صرفی و هم‌جوشی که صرف توزیعی به آن قائل است، نشان خواهیم داد که فرافکن نمود بر فراز فرافکن جهت و ذیل فرافکن زمان قرار دارد. افزون بر این، همین فرایندهای پس‌انحوی نشان می‌دهند که فرافکن نمود ناقص نسبت به نمود کامل، رابطه نزدیک‌تری با فعل دارد.

واژه‌های کلیدی: صرف توزیعی، گروه جهت، گروه فعلی کوچک، نمود کامل،

نمود ناقص

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2021.34238.1963

^۲ دانش‌آموخته دکتری تخصصی زبان‌شناسی همگانی، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛

Sharifi.g@ut.ac.ir

۱. مقدمه

کامری (Comrie, 1976, p. 3) نمود را مقوله‌ای گوینده‌بنیاد تلقی کرده و آن را روش‌های مختلف نگرستن به ساختار زمانی یک موقعیت می‌داند. به گفته وی، زمان دستوری و نمود، هر دو به زمان اشاره می‌کنند. زمان، این عمل را به صورت برون‌موقعیتی و اشاری انجام می‌دهد، در حالی که نمود، یک نوع زمان درون‌موقعیتی و غیر اشاری را نشان می‌دهد. به این ترتیب، می‌توان گفت نمود بر روند انجام فعل دلالت دارد و اطلاعات مربوط به کامل شدن، استمرار و تداوم فعل را در بر دارد. هر چند زبان‌شناسان در به دست دادن تعریفی جامع از نمود و تعیین مرز افتراق آن با زمان هم‌سخن نیستند، ولی گویا همه به باور مشترکی درباره برخی از تفاوت‌های آشکار این دو مقوله رسیده‌اند. نخست آنکه، زمان مقوله‌ای اشاره‌گر است، اما نمود چنین نیست. افزون بر این، نمود پیوندی ذاتی با محمول یک گزاره دارد و معنای آن، بخشی از معنی گزاره‌ای به شمار می‌رود (مانند کامل شدن، نقص ماندن یا استمرار یک رخداد). در مقابل، معنایی که از طریق زمان انتقال می‌یابد، جزئی از معنای گزاره‌ای جمله نیست (Lyons, 1996, p. 322). این مقوله به شیوه‌های مختلفی، تظاهر می‌یابد که از آن‌ها به نام‌های نمود دستوری، نمود واژگانی و نمود بافتی یاد می‌شود.

تفاوت نمود واژگانی و دستوری در این است که در نمود واژگانی، مفهوم نمود از معنی فعل ناشی می‌شود. در این نوع نمود، از مفاهیمی همچون لحظه‌ای یا تداومی بودن و آغازی یا پایانی بودن فعل بهره گرفته می‌شود. ولی در نمود دستوری، نشانه‌ای تصریفی در ساختمان فعل به کار می‌رود که بیان‌گر آن نمود ویژه است. نمود دستوری شامل نمود کامل^۱ و ناقص^۲ است. نمود کامل، موقعیتی کامل همراه با نقطه شروع و پایان آن را بیان می‌کند و نمود ناقص، ساختار درونی یک موقعیت را، بدون اشاره به آغاز و پایان آن، نشان می‌دهد (Comrie, 1976). اما جایگاه ساختاری آن کجاست؟ چه ارتباطی با فرافکن زمان دارد؟ جایگاه نحوی فرافکن نمود و رابطه ساختاری آن با فرافکن زمان، بر پایه نظریه نحوبنیاد صرف توزیعی موضوعی است که در این پژوهش به آن می‌پردازیم. صرف توزیعی نظریه‌ای در درون برنامه کمینه‌گراست که با قائل شدن به فرایندهای نحوی و پسانحوی، فقط نحو را مسئول تولید همه ساخت‌های نحوی و صرفی می‌داند.

در این پژوهش بر آنیم تا با استناد به فرایندهای پسانحوی ادغام صرفی و همجوشی که صرف توزیعی برای تولید ساخت‌ها به آن قائل است، جایگاه نحوی این فرافکن و رابطه ساختاری آن را

^۱ perfect
^۲ imperfect

با فرافکن زمان بررسی کنیم. در این پژوهش، در پی یافتن پاسخی برای این دو پرسش هستیم. نخست اینکه، فرافکن نمود چه رابطه ساختاری با فرافکن زمان دارد؟ دوم آنکه، فرافکن نمود کامل و نمود ناقص دارای چه رابطه سلسله‌مراتبی با یک‌دیگر هستند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، دو فرضیه را بدین قرار در نظر می‌گیریم: نخست، فرافکن نمود از نظر ساختاری، پائین‌تر از فرافکن زمان قرار دارد. دوم، نمود ناقص نسبت به نمود کامل، رابطه نزدیک‌تری با فعل دارد.

۲. پیشینه بررسی‌های نمود در فارسی

مقوله نمود در فارسی، در چارچوب نظریه‌های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته‌است. بیشتر پژوهش‌های مرتبط با نمود در فارسی، به نمود واژگانی اختصاص یافته‌است. ابوالحسنی چیمه (Abolhassani Chime, 2011) نمود واژگانی و انواع آن را بررسی کرده‌است. وی ضمن تفکیک نمود واژگانی به نمود ایستا و پویا، بر این باور است نمود واژگانی در ترکیب با نمود دستوری، ارزش‌های نمودن گوناگون ولی منظمی را به دست می‌دهد که بدون در نظر گرفتن آن، این ارزش‌ها به بی‌قاعدگی و بی‌نظمی می‌انجامد. داوری (Davari, 2014) نمود تکمیلی را در چارچوب دستوری‌شدگی بررسی کرده‌است. وی پس از معرفی فعل معین «رفتن» در نقش نمود نمای تکمیلی در زبان فارسی، تحول فعل حرکتی «رفتن» را نمونه‌ای از دستوری‌شدگی می‌داند.

برزگر و کریمی‌دوستان (Barzegar, & Karimi Doustan, 2017) پس از بررسی افعال مرکب مشتق از صفت رایج در زبان فارسی و قرار دادن آن‌ها در معرض آزمون‌های کرانمندی، نشان می‌دهند که تبیین کرانمندی این دسته از افعال، فقط از طریق بررسی ساخت قیاسی صفت و درجه‌پذیری آن و نیز در نظر گرفتن ویژگی‌های بافتی امکان‌پذیر است. غنچه‌پور و احمدی‌پور اناری (Ghonchepour, & Ahmadipoor Anari, 2020) با بررسی نمود واژگانی افعال، ضمن کافی ندانستن رویکردهای سنتی، با بهره‌گیری از رویکرد سنج‌ای به همراه مشخصه‌های سنتی، افعال و رویدادها را دسته‌بندی می‌کنند. نمود دستوری نیز در برخی آثار در چارچوب نظریه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌است. از آن جمله، رضایی (Rezaei, 2012) نمود استمرار را به عنوان مقوله‌ای تصریفی مرتبط با فعل و شیوه‌های تظاهر آن را به صورت دستوری، معنایی و واژگانی بررسی کرده‌است. دستلان و همکاران (Dastlan et al., 2016)، نمود دستوری را از منظر شناختی دستوری‌شدگی با بهره‌گیری از رویکرد بسط استعاری با استفاده از شواهد تاریخی و نمود واژگانی را با استفاده از مؤلفه‌های نمودی مطالعه کرده‌اند.

درزی و جعفری (Darzi, & Jafari, 2019) نمود دستوری را بر پایه نظریه کمینه‌گرای چامسکی (Chomsky, 1998) و صرف توزیعی از منظر هندسه مشخصه‌ها بررسی کرده‌اند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نمود در فارسی دارای مشخصه‌های [رویداد] و [غیر اتمی] است. بر این اساس، ارزش پیش فرض نمود در فارسی، نمود تام است و نمود ناقص، به صورت نشان‌دار و با واحد واژگانی «می-» بازنمون می‌شود. فرافکن نمود و رابطه ساختاری این فرافکن با دیگر فرافکن‌های دخیل در ساخت جمله در فارسی تا کنون از منظر رویکرد صرف توزیعی مورد بررسی قرار نگرفته است. این پژوهش بر آن است تا جایگاه ساختاری فرافکن نمود را از منظر نظریه صرف توزیعی بررسی کرده و ارتباط ساختاری آن را با فرافکن زمان و فرافکن فعلی دریابد.

۳. مبانی نظری

صرف توزیعی نظریه‌ای در برنامه کمینه‌گراست که در آغاز دهه ۱۹۹۰، در آثار هله و مرتنز (Halle & Marantz, 1993)، هله (Halle, 1990)، بونت (Bonnet, 1991)، نویر (Noyer, 1997) و پستسکی (Pesetsky, 1995) پدیدار شد، قواعد حاکم بر ساخت واژه همان قواعد حاکم بر ساخت‌های نحوی است. صرف توزیعی ادعا می‌کند که نحو تنها سامانه زاینده‌ای است که مسئول اشتقاق تمام ساخت‌های مرکب است. بخش نحوی دستور، ساخت‌های نحوی را تولید می‌کند. این ساخت‌های نحوی، پس از بازنمون^۱، با دسته‌ای از فرایندهای آوایی و معنایی روبه‌رو می‌شوند (Embick, 2015. P. 1).

برخلاف نظریه‌های واژه‌گرا، در صرف توزیعی آنچه تحت عملکرد فرایندهای نحوی قرار می‌گیرد، واژه نیست؛ بلکه «مشخصه» است و واژه نتیجه درج واحدهای آوایی صرفی در گره‌های نحوی پایانی و ترکیب آن‌ها در بخش آوایی و صرفی دستور است. در یک اشتقاق، هر گره پایانی متشکل از یک یا چند مشخصه تعبیرپذیر است. اکنون این گره‌ها نیازمند محتوای واجی‌اند تا بتوانند تلفظ شوند. در این نظریه، محتوای واجی توسط بخشی از دستور به نام «واژگانه»^۲ فراهم می‌شود. واژگانه فهرست ایستایی از عناصر است که وظیفه فراهم کردن محتوای واجی را بر عهده دارد تا به این ترتیب، مشخصه‌های تعبیرپذیر که در گره‌های پایانی اشتقاق حضور دارند، تظاهر یابند و اشتقاق به مرحله تلفظ درآید. عناصری که در این فهرست قرار دارند، واحدهای واژگانی^۳، یا به کوتاه سخن واژ^۴، نامیده می‌شوند و ارتباط آوا و معنی را در زبان مورد نظر نشان می‌دهند. بنابراین، واژگانه فهرستی از نشانه‌های موجود در یک زبان است که برای نشان دادن ماهیت مشخصه‌ای نحو مورد استفاده قرار می‌گیرد (Siddiqi, 2009. p. 8). پس از بازنمون،

¹ spell out

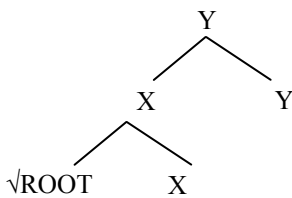
² vocabulary

³ vocabulary Items

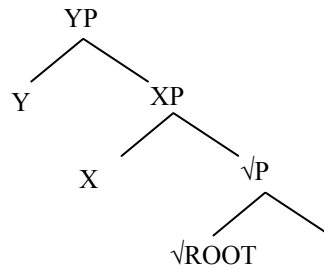
⁴ VI

جایی وجود دارد که «واژه‌ها» (یعنی ارتباط آوا و معنی) از طریق فرایند درج واژ^۱، وارد اشتقاق می‌شوند (همان، ۱۴). در صرف توزیعی تمام ساخت‌های مرکب، یعنی تمام ساخت‌هایی که شامل بیش از یک تکواژند، هر زمان که به کار برده شوند، به صورت نحوی مشتق می‌شوند. به بیان دیگر، هر واژه یا هر گروه، هر زمان که به کار برده شود، «ساخته می‌شود». این رویکرد، رویکرد تجزیه‌گرا^۲ است (Embick, 2015, p. 17).

در همه نظریه‌هایی که به تعامل صرف و نحو قائلند، مفهوم «هسته مرکب»^۳ اهمیت ویژه‌ای دارد. هسته مرکب شامل دو یا چند تکواژ است که از طریق فرایند وندافزایی با یک‌دیگر ترکیب شده‌اند. برای نمونه، ریشه و هسته‌های X و Y در ساخت نحوی (الف)، می‌توانند با هم ترکیب شده و یک هسته مرکب را به صورت (ب) تشکیل دهند:



ب. هسته مرکب



الف. ساختار

شکل ۱:

(Embick, 2015, p. 23, 13-14)

۳.۱. فرایندهای صرفی در صرف توزیعی

صرف توزیعی از آن جاکه هم نظریه‌ای نحوی و هم نظریه‌ای صرفی است، برای تبیین رفتار صرفی به دسته‌ای از فرایندهای صرفی قائل می‌شود. عمده این فرایندها پس از بازنمون یا بین بازنمون و سطح صورت آوایی رخ می‌دهند. برخی از این فرایندها مشتمل اند بر ادغام صرفی، همجوشی^۴ و گسست^۵.

¹ vocabulary insertion

² decompositionalist

³ complex head

⁴ fusion

⁵ fission

۳.۱.۱. ادغام صرفی

قواعد نحوی قادرند ساخت نحوی اشتقاق را فراهم آورند. اکنون این ساخت نحوی باید به صورت ساخت صرفی تظاهر یابد. مرتنز (Marantz, 1984) نخستین فردی بود که ادغام صرفی را به عنوان راهی برای ایجاد ساخت صرفی پیشنهاد کرد. به باور وی (همان) رابطه بین دو گره نحوی می‌تواند به وسیله وندافزایی این دو گره تظاهر یابد. مرتنز (Marantz, 1988, p. 261) ادغام صرفی را این چنین معرفی می‌کند: «در هر سطحی از بازنمایی نحوی، رابطه میان X و Y می‌تواند با وندافزایی هسته واژگانی X به هسته واژگانی Y جایگزین شود». در واقع در ادغام صرفی، یک تکواژ انتزاعی که به صورت یک وند تظاهر می‌یابد، به ستاک پیوسته می‌شود. این اتصال در خط می‌تواند دو نتیجه را در پی داشته باشد: گاهی به صورت وندافزایی ظاهر شده و یک واژه مرکب تشکیل می‌شود و گاهی این اتصال فقط به صورت توالی دو عنصر است که در خط، مجاور یکدیگرند (Siddiqi, 2009, P. 24). بوبالیک^۱ (Bobaljik, 1999) از ادغام صرفی با عنوان «ادغام تحت مجاورت»^۲ یاد می‌کند که از طریق آن، عناصری که در ساخت نحوی مجاور یکدیگرند، یک گره نحوی را اشغال می‌کنند. چنین فرایندی را می‌توان در اتصال گره زمان به هسته فعل در زبان انگلیسی دید. فاو (Pfau, 2009, p. 72) نیز بیان می‌کند که ادغام صرفی، مانند حرکت هسته به هسته، از هسته‌های موجود در گروه‌های مستقل، یک واژه جدید می‌سازد، اما این هسته‌های مستقل در این واژه تازه ساخته شده، به صورت تکواژهای جداگانه باقی می‌مانند.

۳.۱.۲. همجوشی و گسست

همجوشی برای تبیین مواردی به کار می‌رود که مشخصه‌های صوری چند گره پایانی، همگی در یک واحد واژگانی تظاهر می‌یابند. برای نمونه، در انگلیسی مشخصه‌های زمان و شخص و شمار، همگی به وسیله یک تکواژ بیان می‌شوند. به این ترتیب، در این زبان، مشخصه‌های [Pres]، [3rd] و [Sing] همگی توسط تکواژ s - بیان می‌شوند. در واقع، آنچه فرایند همجوشی انجام می‌دهد، این است که مشخصه‌های چند گره مختلف را به یک هسته ساده که شامل تمام مشخصه‌های آن هسته مرکب است، کاهش می‌دهد (Siddiqi, 2009, p. 24). چون فرایند همجوشی مشخصه‌های دو گره پایانی را در یک گره ترکیب می‌کند، در نتیجه، فقط یک واحد واژگانی می‌تواند در این گره تازه ساخته شده درج شود. اکنون گره جدید دارای مشخصه‌های هر دو گره

¹ J. Bobaljik

² merger under adjacency

همجوش شده‌است. این امر کاهش واحدهای واژگامی را به دنبال دارد. در واقع، ادغام صرفی، دو گره را با یکدیگر ترکیب می‌کند، اما در همجوشی، مشخصه‌ها به هم «جوش می‌خورند».

برعکس همجوشی، فرایند گسست است. گسست، یک جایگاه را به چندین جایگاه می‌شکند. رایج‌ترین کاربرد گسست در صرف توزیعی، گسستن مشخصه‌های شخص و شمار از یکدیگر است، زیرا فرض شده‌است که جایگاه بنیادین آن‌ها، گره‌های نحوی مجزاست. مرتز (Marantz, 1997) و نویر (Noyer, 1997) از این سازوکار بهره می‌گیرند تا گره AGR را به چندین هسته مجزا بشکنند، به گونه‌ای که هر هسته شامل یک مشخصه مستقل است (Siddiqi, 2009. p. 24).

از دید فاو (Pfau, 2009, p. 74) این دسته از فرایندهای صرفی، گره‌های پایانی موجود در ساخت نحوی را پس از نحو و پیش از درج واژه دست کاری می‌کنند. به باور فاو (همان، ۶۵) در تشکیل ساختار صرفی نحوی یک پاره‌گفتار، چندین سازوکار دخیل است. برای نمونه، در نحو، حرکت هسته نقش مهمی را در ایجاد ساختارهای صرفی نحوی مرکب ایفا می‌کند. در سطح پسانحوی نیز چندین فرایند ساخت‌گردان حضور دارند و در ساخت نحوی تغییراتی را ایجاد می‌کنند.

۲.۳. واژگونگی^۱

گاهی بین مشخصه‌های انتزاعی و گره‌هایی که توسط واحدهای واژگامی بازنمایی می‌شود، عدم انطباق به چشم می‌خورد. یکی از نمونه‌های این عدم انطباق، واژگونگی است؛ در واقع، گاهی رابطه بین نحو و بازنمایی واجی، رابطه‌ای یک‌به‌چند است. واژگونگی را برای هر دو دسته از تکواژها، یعنی هم تکواژهای دستوری و هم ریشه می‌توان در نظر گرفت. در صرف توزیعی سنتی، واژگونگی با استفاده از قواعد ترمیمی تبیین می‌شد، ولی در انگاره‌های متأخر صرف توزیعی، این پدیده با استفاده از فرایندهای ادغام صرفی و همجوشی تبیین می‌شود. از دید ترومر^۲ (Trommer, 2002; 2016) واژگونگی بافتی با محدودیت مجاورت موضعی^۳ روبه‌رو است. شرط مجاورت موضعی، این محدودیت بافتی را به واحدهای واژگامی تحمیل می‌کند که فقط به هسته‌های نحوی مجاور خود پیوندند. امبیک (Embick, 2010; 2012) نیز واژگونگی بافتی را نیازمند مجاورت خطی می‌داند. برای نمونه، در فارسی، دسته‌ای از فعل‌ها همچون «آموختن»، «ساختن» و «پختن» هنگامی که تحت سازه فرمانی گرهی با مشخصه [+Dental] قرار می‌گیرند، تحت عملکرد این

¹ allomorphy

² J. Trommer, J.

³ local adjacency

قواعد واقع می‌شوند و افزون بر واژگونه‌های «آموز»، «ساز» یا «پز»، واژگونه‌هایی مانند «آموخ»، «ساخت» و «پخت» را نیز تولید می‌کند.

امبیک (Embick, 2010, p. 3) با بهره‌گیری از فرضیه موضعی بودن^۱، سه قاعده را برای واژگونه‌گی بیان می‌کند.

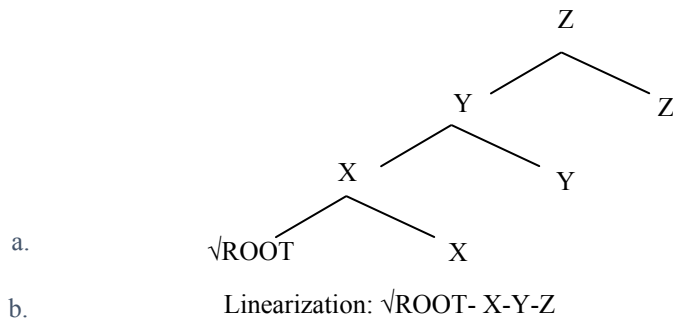
قواعد حاکم بر واژگونه‌گی

الف. درج واژ از درون به بیرون پیش می‌رود.

ب. واژگونه‌گی بافتی، نیازمند مجاورت خطی است.

پ. دو گره فقط زمانی می‌توانند یک‌دیگر را برای اهداف واژگونه‌گی ببینند که هر دو در یک چرخه یکسان فعال باشند.

یک هسته مرکب را در نظر می‌گیریم:



شکل ۲: ساخت هسته مرکب (Embick, 2010, p. 3)

بر مبنای قانون نخست، درج واژ ابتدا در X اتفاق می‌افتد، سپس در Y و بعد در Z واحد واژگاهی در نقطه Y هم می‌تواند مشخصه‌های واجی و صرفی نحوی X را ببیند و هم به بیرون نگاه داشته باشد تا تنها مشخصه‌های صرفی نحوی Z را ببیند. به کوتاه سخن، یک گره حساسیت درون سو^۲ به مشخصه‌های واجی یا صرفی نحوی و حساسیت برون سو^۳ به مشخصه‌های صرفی نحوی دارد. قانون دوم می‌گوید که درج، مثلاً در نقطه X فقط متأثر از $\sqrt{\text{ریشه}}$ یا Y است، زیرا فقط $\sqrt{\text{ریشه}}$ و Y می‌توانند با X ترکیب شوند.

^۱ locality hypothesis

^۲ inward sensitivity

^۳ outward sensitivity

۴. جایگاه ساختاری نمود در چارچوب نظریه صرف توزیعی

در صرف توزیعی (Harley, 1995; Marantz, 1997) حوزه فعلی شامل هسته فعل کوچکی است که به ریشه مقوله فعلی اعطا می‌کند. صرف توزیعی به «فرضیه گروه فعلی کوچک شکافته» قائل است. بر اساس این فرضیه، گروه فعلی کوچک که بر فراز گروه فعل واژگانی قرار دارد، خود، متشکل از دو فرافکن است که عبارت اند از گروه فعلی کوچک و گروه جهت^۱. صرف توزیعی چنین می‌پندارد که فقط ریشه‌های عریان با کمترین محتوای معنایی و بدون مشخصه‌گذاری نقشی یا مقوله‌ای، هسته فعل را تشکیل می‌دهند. در این رویکرد، برای تشکیل فعل، ریشه فعلی باید با هسته فعل ساز ترکیب شده و مقوله فعلی بیابد. از این رو، تصریف سپس در اشتقاق به دست می‌آید.

هارلی (Harley, 2009) با استناد به این فرض که فعل کوچک هسته فعل ساز است، وندهای فعل ساز آشکاری مانند -ate، -ify و -ize را نمونه فعل کوچک می‌داند. این وندها با ریشه یا ستاک ترکیب شده و فعل‌هایی با خوانش سببی را تولید می‌کنند. هارلی (همان) این تعبیر از فعل کوچک را معادل هسته معرفی‌کننده موضوع بیرونی مورد نظر کرتزر (Kurtz, 1996; quoted in Harley, 2009) و هیل و کیزر (Hill & Kizer, 1993; quoted in Harley, 2009) می‌داند که جهت^۲ نامیده شده بود. این هسته می‌تواند تعبیر کنش گر یا سبب ساز را به دنبال داشته باشد. وی نشان می‌دهد که عناصر فعل ساز محدود به محیط سببی نیستند و برای نمونه، در ساخت‌های آغازی نیز می‌توانند حضور داشته باشند. هارلی (Harley, 2009) با استناد به ساختواژه اسم‌سازی در انگلیسی، به این نتیجه می‌رسد که هسته فعلی کوچک که هسته فعل ساز است، قادر به معرفی موضوع بیرونی نیست. از این رو، هم هسته معرفی‌کننده کنش گر و هم هسته حالت‌بخش، خارج از گروه فعلی کوچک واقع می‌شوند. در واقع، مجموعه [هسته حالت‌بخش+هسته کنش گر] عنصر فعل ساز را به عنوان متمم خود بر می‌گزیند؛ به بیان دیگر، متمم گروه جهت، گروه فعلی کوچک است، نه گروه ریشه مقوله‌خنی. انوشه و شریفی (Anushe, & Sharifi, 2018) به پیروی از هارلی (Harley, 2013) و با استناد به ساخت‌های سببی فارسی نشان می‌دهند که گروه فعلی در فارسی، ساختاری سه‌لایه‌ای است و سه لایه گروه ریشه، گروه فعلی کوچک و گروه جهت را در بر دارد. با این فرض، فرافکن نمود و تعامل آن با فرافکن زمان را در فارسی بررسی می‌کنیم.

¹ VoiceP

² Voice

۴. ۱. نمود کامل

به باور انوشه (Anushe, 2008; Anushe, 2015) و درزی و انوشه (Darzi & Anushe, 2010) فعل اصلی (فعل واژگانی یا سبک) در نحو از درون گروه فعلی کوچک بیرون می‌رود و به گرهی که مشخصه تعبیرناپذیر تصریف، آن را بازبینی می‌کند، پیوسته می‌شود. به این ترتیب، گره بازبینی‌کننده این مشخصه‌ها در نمود کامل، هسته فرافکن نمود کامل (AspP) است که حرکت فعل اصلی، منجر به تشکیل خوشه فعلی تفکیک‌ناپذیر می‌شود (مانند «خورده بودم»). در واقع، هسته Perf که با فعل کمکی «have» در زبان انگلیسی و فعل کمکی «بودن» در زبان فارسی پر می‌شود، دارای دو مشخصه است: یکی مشخصه تعبیرپذیر [Perf] که عامل بازبینی صورت صفت مفعولی است و دیگری مشخصه تعبیرناپذیر [uInfl] که از طریق سازوکار حرکت و مطابقه با گره زمان، ارزش‌گذاری و بازبینی می‌شود. در ساخت گذشته کامل، وند صورت کامل (en-در انگلیسی و «-ته/ده» در فارسی) که به سبب وجود گره Perf مجوز حضور می‌یابد، در هسته گروه ادات (Part) قرار می‌گیرد و در مسیر حرکت فعل به هسته گروه فعلی کوچک، با آن ادغام می‌شود. از این رو، در فارسی و دیگر زبان‌های دارای ارتقای فعل، حرکت فعل تا اولین هسته نقشی بیرون از گروه فعلی کوچک تداوم می‌یابد تا از این طریق، خوشه فعلی (فعل اصلی / همکرد + فعل کمکی / وجهی) شکل بگیرد (Anushe, 2015). همپایه‌سازی و پرسش‌های تأییدی نشان می‌دهند که در ساخت نمود کامل، فعل اصلی یا سبک از درون گروه فعلی کوچک خارج شده و به هسته نقش‌نمای بالاتر منضم می‌شود:

۱. الف) تو این نامه را نوشته بودی، [vP] نوشته بودی / *نوشته / *نبودی؟

ب) علی با دوستش آشتی کرده بود، [vP] نکرده بود / *نکرده / *نبود؟

۲. الف) تو این نامه را نوشته‌ای، من که [vP] نوشته‌ام.

ب) علی با دوستش آشتی کرده (است)، [vP] نکرده (است)؟

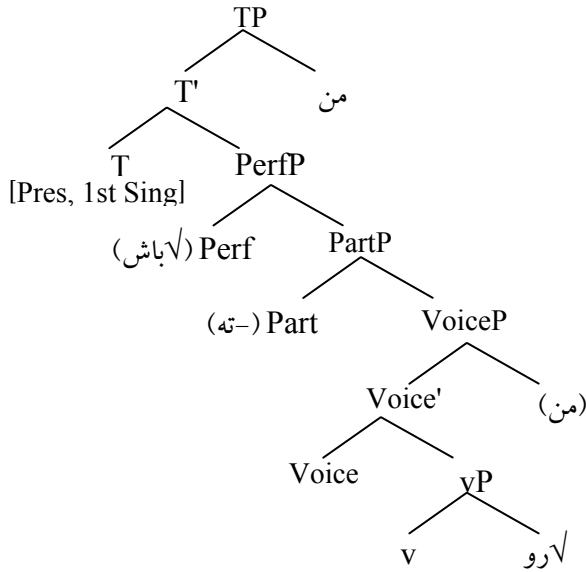
همان‌گونه که در داده‌های بالا دیده می‌شود، حضور فعل کمکی «بودن» در ساخت نمود کامل، مانع از آن می‌شود که عنصر زمان بر روی فعل واژگانی یا سبک آشکار شود؛ در واقع، فعل واژگانی یا سبک، فقط وند صفت مفعولی را جذب کرده و در مقابل، این هسته نمود کامل است که مطابقه و تصریف زمان و شخص و شمار را جذب می‌کند.

۳. من رفته بودم.

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، در تحلیل حاضر، بر پایه نظریه صرف توزیعی، گروه فعلی

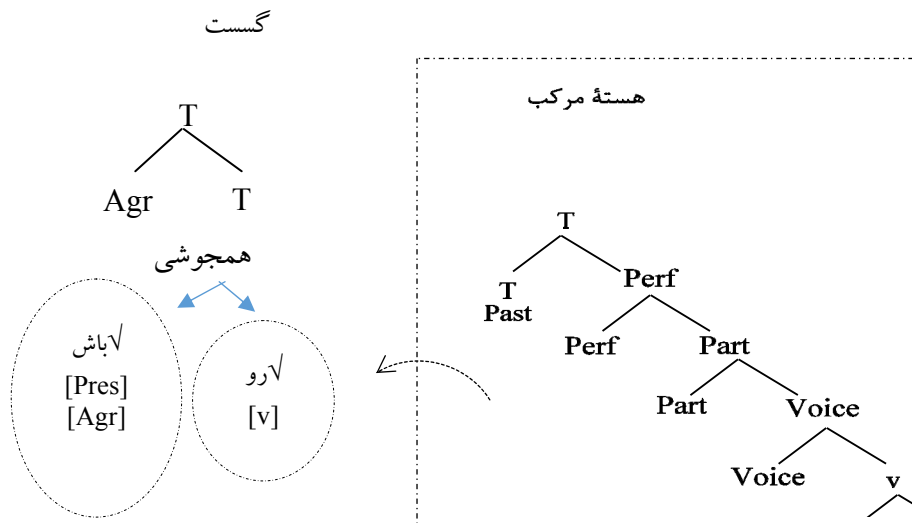
همان گونه که هسته نمود کامل با هسته زمان با مشخصه [Pres] ادغام صرفی کند، جمله‌هایی با ساختار حال کامل تولید می‌شود:

۴. من رفته‌ام.



شکل ۴ الف: ساخت نحوی

در این ساخت نیز پس از تشکیل گره مرکب [Part+Voice+v+ارو]، ریشه «ارو» و عنصر مقوله‌ساز v همجوشی می‌کند تا مقوله فعلی بگیرد و یک گره ساده را ایجاد کند. افزون بر این، همان گونه که می‌بینیم، برای ریشه «باش»، واژگونه «-ام» درج شده است. انتخاب این واژگونه، نتیجه همجوشی ریشه «باش» و دو هسته گسسته شده [Pres] و [1st Sing] است. بنابراین، پس از بازنمون، چنین ساختی ایجاد می‌شود.



شکل ۴ ب: ساخت پسانحوی

بر مبنای این تحلیل، برخلاف دستور سنتی، در تحلیل حاضر آنچه در دستورهای سنتی، وجه وصفی «رفته بودم» خوانده می‌شود، نتیجه‌بازینی مشخصه‌تصریف بر روی فعل واژگانی یا سبک است.

۴.۲. نمود ناقص

ساخت‌هایی که در زبان فارسی نشان‌گر نمود ناقص یا استمراری‌اند، با تظاهر پیشوند «می-» بر ستاک حال یا گذشته فعل شکل می‌گیرند.

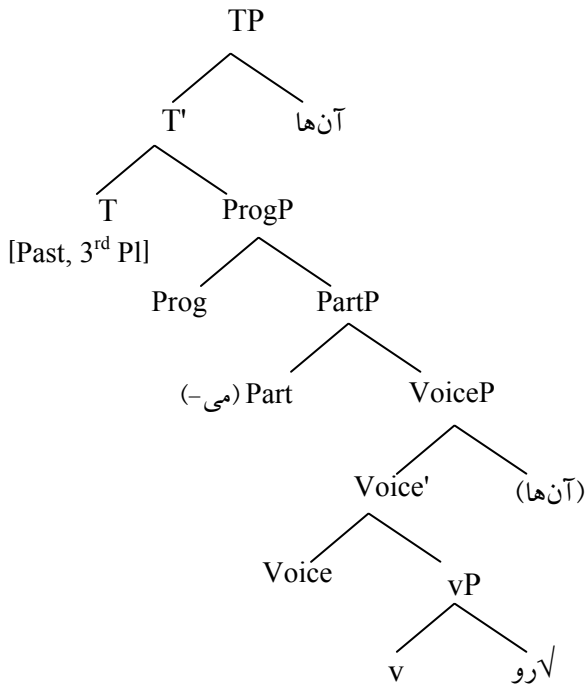
۵. الف) علی‌نامه می‌نویسد.

ب) علی‌نامه می‌نوشت.

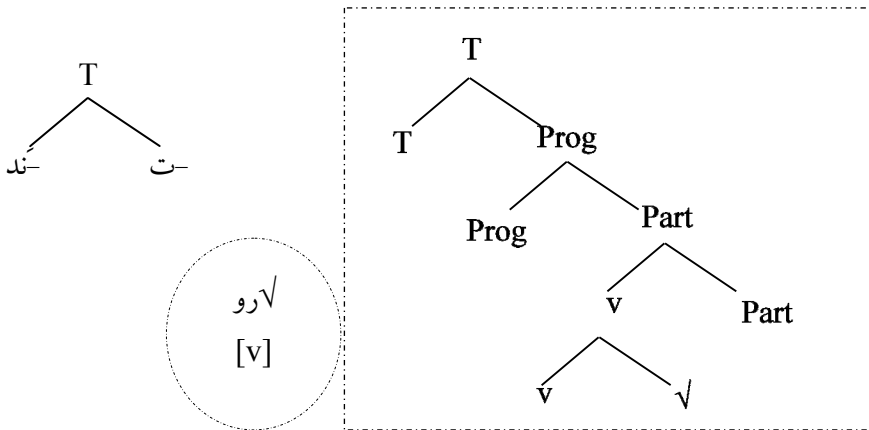
به پیروی از انوشه (Anushe, 2008) هسته نمود ناقص را هسته تهی در نظر می‌گیریم که مجوز فراقن PartP را می‌دهد. هسته فراقن Part، وند نشان‌گر وند تصریفی نمود ناقص «می-» است. فعل واژگانی یا سبک در نتیجه ادغام صرفی با این هسته، وند «می-» را جذب می‌کند. به گفته انوشه (Anushe, 2015) فراقن‌هایی مانند زمان و نمود هسته‌پایان هستند، اما از آن جاکه ادغام صرفی فرایندی از نوع اتصال یا وندافزایی است، نخست با اتصال به یک گره، همان گره را بازتولید می‌کند و دوم محدودیتی بر جهت اتصال اعمال نمی‌کند، بنابراین می‌تواند آرایش خطی واژه‌ها را تغییر دهد. در نتیجه، وند نمود ناقص «می-» به سمت راست ریشه متصل می‌شود. از سوی

دیگر، هسته زمان نیز با هسته تهی نمود ناقص ادغام صرفی می‌کند و هسته مرکب حاصل از آن، با هسته مرکب مرحله پیشین ادغام صرفی می‌کند. بنابراین، اشتقاق جمله‌ای مانند (۶) را بر اساس صرف توزیعی به این صورت می‌توان نشان داد:

۶. آن‌ها می‌رفتند.



شکل ۵ الف: ساخت نحوی



شکل ۵ ب: ساخت پسانحوی

پس از ادغام صرفی هسته‌ها، گره مرکب [v+Voice+Part]+[Past+Prog+ند] آماده درج واحدهای واژگانی می‌شود. همپایه‌سازی و پرسش‌های تأییدی شواهدی هستند که ادغام صرفی فعل واژگانی یا سبک با وند تصریفی نمود ناقص را نشان می‌دهند. در واقع، فعل واژگانی یا سبک از درون گروه جهت بیرون رفته و به هسته تصریفی نمود ناقص پیوسته می‌شود. از این رو، در روند حذف گروه فعلی، فعل واژگانی یا سبک به همراه پیشوند «می-» خارج از گروه فعلی قرار داشته و حذف نمی‌گردد.

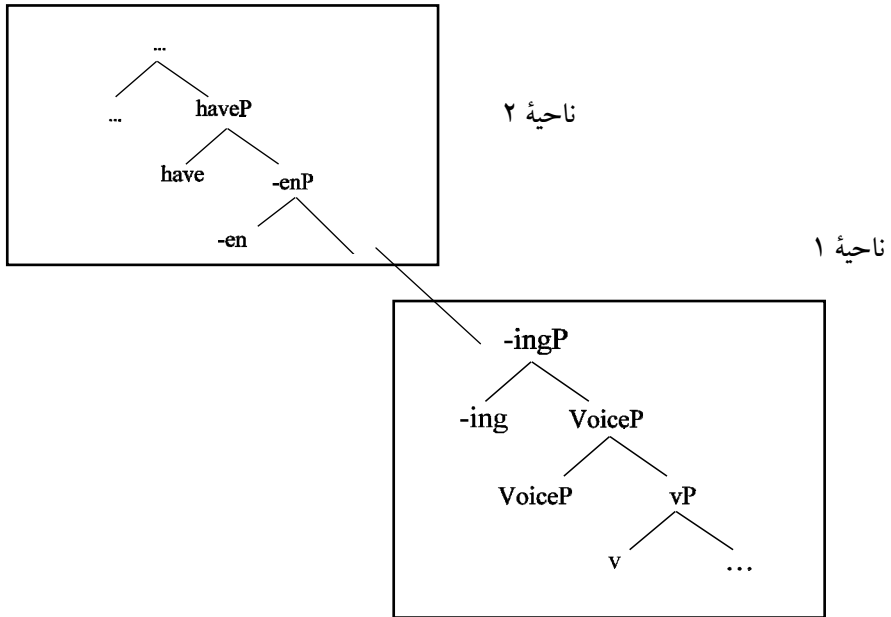
۷. الف. علی هر روز به رئیس نامه می‌نوشت، تو [vP] نمی‌نوشتی.

ب. قیمت‌ها مدام بالا می‌ره، [vP] نمی‌ره؟

به این ترتیب، ساخت‌های نمود کامل و ناقص را با یک سازوکار واحد می‌توانیم تحلیل کنیم. در هر دو ساخت، هسته نمود مجوز حضور وند تصریفی را می‌دهد. این هسته تصریفی، پس از بازنمون، با فعل واژگانی یا سبک ادغام صرفی می‌شود. تفاوت بین این دو در ساختار نحوی، این است که در نمود کامل، فرافکن نمود کامل با ریشه «باش» پر می‌شود و در نمود ناقص، تهی است. در ساختار پسانحوی نیز، همان گونه که دیدیم، وند تصریفی نمود کامل به سمت چپ فعل واژگانی یا سبک و وند تصریفی نمود ناقص به سمت راست فعل واژگانی یا سبک پیوسته می‌شود.

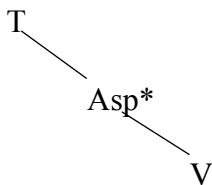
۵. ترتیب سلسله‌مراتبی نمود کامل و ناقص

به باور رمچند (Ramchand, 2017) پائین‌ترین گام در توصیف رویداد، دامنه فعلی است. ساخت‌واژه مجهول و استمراری در درون دامنه فعلی حضور دارد، اما فعل‌های کمکی و نمود کامل در لایه بالاتر قرار دارند. رمچند و سونونیوس (Ramchand, & Svenonius, 2014) دو ناحیه را از هم تفکیک می‌کنند. به باور آنها، در ناحیه اول، ساخت‌واژه مجهول و استمراری و در ناحیه دوم، ساخت‌واژه نمود کامل حضور دارد.



شکل ۶: تقسیم بند به دو ناحیه مختلف (Ramchand & Szevenius, 2014)

رمچند (Ramchand, 2017) به پیروی از رمچند و سونونیوس (Ramchand, & Svenonius, 2014) بیان می‌کند که بر فراز دامنه فعلی، جایگاه اجباری و مطلق گروه نمود (Asp) است.



situation, domain of sort s
transition, \mathcal{E}
event, domain of sort e

شکل ۷: جایگاه گروه نمود (Ramchand, 2017)

رمچند و سونونیوس (همان) به پیروی از ریتزی (Rizzi, 1997) و پلاتزاک (Platzack, 2000) برای ساختار بند، دسته‌بندی سه‌بخشی ارائه می‌دهند. به باور آنها، ساختار بند به دامنه فعلی، دامنه زمان و دامنه متمم‌ساز قابل دسته‌بندی است. از این رو، آنها سه مفهوم رویداد، وضعیت و گزاره را از نخست‌های مفهومی قوه نطق به شمار می‌آورند و سلسله‌مراتب $C > T > V$ را

ارایه می‌دهند. رمچند (همان) هسته نقش‌نمای نمود ناقص را متفاوت با هسته نمود کامل در نظر می‌گیرد و این هسته را در درون نخستین دامنه چرخه‌ای در ساختار بند فرض می‌کند. به باور رمچند (همان) نمود کامل هسته‌ای است که با ساخت رویدادی کامل ترکیب می‌شود و از آن، توصیفی هستی‌شناختی به دست می‌دهد، اما ساخت‌واژه مجهول و استمراری، مسئله‌ای زبان‌ویژه است. وی یادآور می‌شود از آن جا که کنش گونه^۱ یکی از ویژگی‌های فعل است که با عناصر واژگانی موجود در دامنه فعلی نشان داده می‌شود، وند استمراری کنش گونه را به عنوان متمم خود می‌پذیرد. در این صورت، می‌توان به درستی فرض کرد که وند استمراری فرافکنی‌های فعلی پویا را انتخاب برمی‌گزیند، نه فرافکنی‌های فعلی ایستا را.

8. a) John is dancig the tango

b) John is knowing the answer (Ramchand, 2017, 12a-b).

با فرض اینکه محدودیت‌های انتخابی کاملاً موضعی هستند (Baltin, 1989)، تکواژ استمراری محدودیت‌هایی انتخابی را بر کنش گونه گروه فعلی که با آن ترکیب می‌شود، اعمال می‌کند. همین امر نمایان‌گر آن است که تکواژ استمراری باید آن‌قدر به گروه فعلی نزدیک باشد تا بتواند ساخت رویدادی فعل را انتخاب کند. از سوی دیگر، نمود کامل فاقد این ویژگی است و با کنش گونه ترکیب نمی‌شود.

این تحلیل به خوبی می‌تواند ساخت‌هایی را که در فارسی، ساخت‌های کامل استمراری خوانده می‌شوند، تبیین کند.

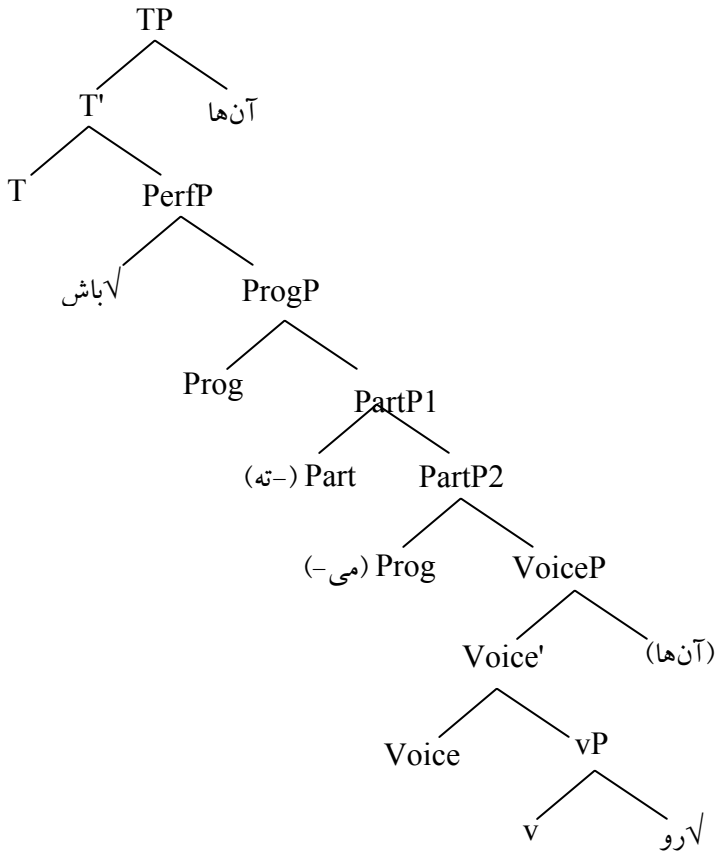
۹. الف) علی در این سال‌ها همیشه درس می‌خوانده است.

ب) کودک بازی می‌کرده است.

بر اساس فرض‌های پیش‌گفته، ساخت جمله (۱۰) به این صورت است:

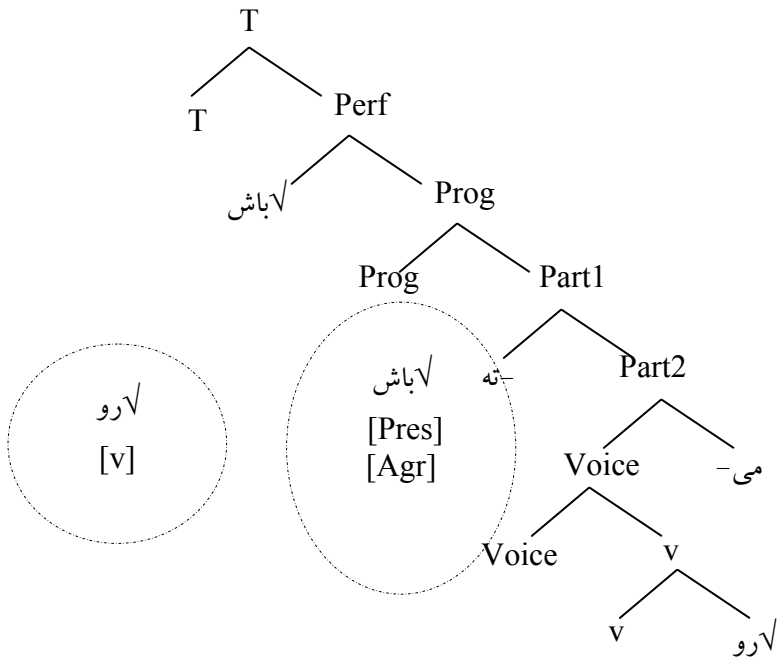
۱۰. الف) آن‌ها می‌رفته‌اند.

¹ actionsart



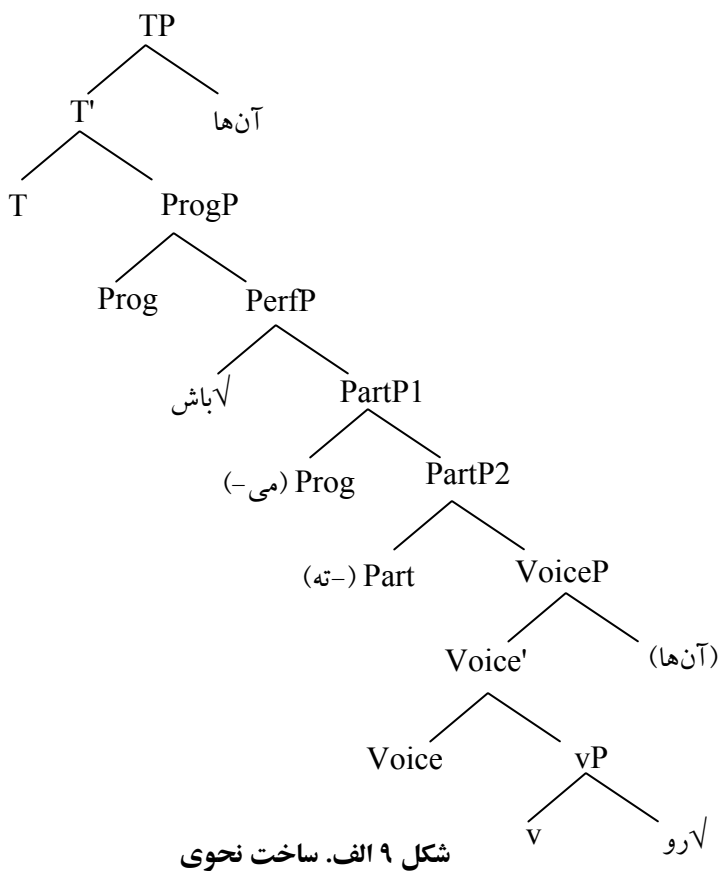
شکل ۸ الف: ساخت نحوی

ریشه « $\sqrt{\text{رو}}$ » پس از ادغام صرفی با هسته‌های نقش‌نما، در هر مرحله گره مرکبی را تشکیل داده و با هسته بالاتر ادغام صرفی می‌شود. همان‌گونه که دیدیم، ادغام صرفی محدودیتی بر جهت اتصال وارد نمی‌کند. به این ترتیب، وند نمود ناقص «می-» به سمت راست برونداد مرحله پیشین، یعنی گره مرکب [$\text{Voice} + \sqrt{\text{رو}} + \text{v}$] متصل می‌شود. از سوی دیگر، وند تصریفی نمود کامل «-» به سمت چپ برونداد مرحله پیشین، یعنی گره مرکب [$\text{Voice} + \sqrt{\text{رو}} + \text{v}$] متصل می‌شود. هسته T نیز با هسته Perf و Prog ادغام صرفی می‌کند تا به برونداد ادغام صرفی مرحله پیش متصل شود. با اعمال فرایند درج واژ، از میان واژگونه‌های مختلف ریشه « $\sqrt{\text{باش}}$ »، در این بافت، واژگونه «-اند» درج می‌شود و این نشان‌دهنده همجوشی هسته نمود کامل « $\sqrt{\text{باش}}$ » و T با مشخصه [Pres, 3rd Pl] است.

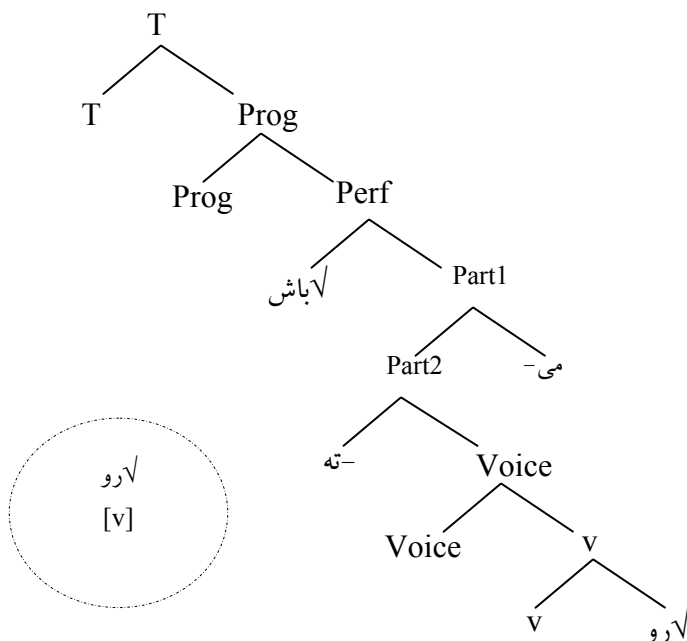


شکل ۸ ب: ساخت پسانحوی

فرایندهای پسانحوی ادغام صرفی و همجوشی هسته‌ها نمایان‌گر این است که دو فرافکن نمود ناقص و کامل دارای ترتیب ثابتی هستند. همان‌گونه که در ساخت نحوی، ترتیب این دو فرافکن را جابه‌جا کنیم، پس از ادغام صرفی، ساختی نادرستی به صورت نمودار (۹) ایجاد می‌شود:



در این ساختار نحوی فرضی، پس از ادغام صرفی چنین ساختی را خواهیم داشت.



شکل ۹ ب: ساخت پسانحوی

پس از ادغام صرفی ریشه «ارو» با هسته‌های نقش‌نمای بالاتر، گره مرکزی به این قرار ایجاد می‌شود: [[می+ارو+v+Voice+Part]+[باش+Prog+Pres+Agr]] تشکیل می‌شود. همان گونه که می‌دانیم، فرایند پسانحوی همجوشی، دو گره پایانی را که با یکدیگر خواهند آمیختند، می‌گیرد و آن‌ها را در یک گره منفرد همجوش می‌کند. در این ساختار فرضی، به سبب وجود گره مداخله‌گر Prog، بین هسته Perf و دو گره Agr و Pres همجوشی انجام نمی‌گیرد، در نتیجه، بین آن‌ها فقط ادغام صرفی انجام می‌گیرد و گره مرکب [باش+ند] ایجاد می‌شود. پس از ادغام صرفی و در نتیجه فرایند درج واژ، ساخت نادستوری «می‌رفته باشند» ایجاد می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، جایگاه ساختاری فرافکن نمود و ارتباط آن با فرافکن زمان با استناد به دو فرایند ادغام صرفی و همجوشی که از فرایندهای پسانحوی دخیل در تولید ساخت‌ها در صرف توزیعی به شمار می‌روند، بررسی شد. در این تحلیل، بر پایه آموزه‌های صرف توزیعی، گروه فعلی در فارسی، ساختاری سه‌لایه‌ای در نظر گرفته شد که از سه لایه گروه ریشه، گروه فعلی کوچک و

گروه جهت تشکیل شده‌است. بر مبنای حرکت نحوی فعل در سطح نحوی و ادغام صرفی فعل با هسته‌های نقش‌نمای بالاتر، یعنی نمود و زمان در سطح پسانحوی نشان داده شد که فرافکن نمود بر فراز گروه فعلی و ذیل گروه زمان قرار دارد. واژگونگی ریشه که در نظریه صرف توزیعی بر اساس ادغام صرفی تبیین می‌شود و نیز، ادغام صرفی که خود، فرایندی است که بر اساس مجاورت گره پیش می‌رود، شاهدی بر این ادعاست. افزون بر این، با استناد به ادغام صرفی و همجوشی نشان داده شد که نمود ناقص نسبت به نمود کامل، رابطه نزدیک‌تری با فعل دارد. این فرضیه با استناد به این دو فرایند پسانحوی در ساخت‌های «حال کامل استمراری» فارسی ثابت شد. همان گونه که جایگاه ساختاری این دو فرافکن را جابه‌جا کنیم، ساختی غیر دستوری تولید می‌شود و برای نمونه، به جای «می‌رفته‌ام»، ساخت نادستوری «*می‌رفته باشم» تولید می‌شود.

فهرست منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۹۰). «انواع نمود واژگانی در افعال فارسی». *ادب فارسی*، دوره ۱، شماره ۶، صص. ۱۰۱-۱۲۰.
- انوشه، مزدک (۱۳۸۷). *ساخت جمله و فرافکن‌های نقش‌نمای آن در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۴). «فرافکن‌های نمود و زمان در صفت‌های فاعلی مرکب بر پایه نظریه صرف توزیعی». *جستارهای زبانی*، دوره ۶، شماره ۵، صص ۴۹-۷۲.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۶). «جایگاه فرافکن نفی و مجوزدهی به هیچ‌واژه‌ها در فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی». *پژوهش‌های زبانی*، دوره ۸، شماره ۱، صص. ۲۰-۱.
- انوشه، مزدک (۱۳۹۷). «بازنگری در تصریف گذشته در زبان فارسی بر پایه نظریه صرف توزیعی». *جستارهای زبانی*، دوره ۹، شماره ۱، صص ۵۷-۸۰.
- انوشه، مزدک و گوهر شریفی (۱۳۹۸). «گروه فعلی شکافته در فارسی: تمایز هسته جهت و فعل کوچک». *مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، سال ۷، شماره ۲۴، صص ۳۳-۴۸.
- برزگر، حسن و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۶). «نمود واژگانی در افعال مرکب مشتق از صفت در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*، دوره ۸، شماره ۱، صص ۴۱-۵۷.
- داوری، شادی (۱۳۹۳). «نمود تکمیلی در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، دوره ۴، شماره ۷، صص ۱۶۹-۱۹۱.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). «حرکت فعل اصلی در فارسی: رویکردی کمینه‌گرا». *زبان‌پژوهی*، سال ۲، شماره ۳، صص ۲۱-۵۵.
- درزی، علی و سمیرا جعفری (۱۳۹۸). «بررسی مقوله‌های نمود و زمان فارسی در قالب هندسه مشخصه‌ها».

پژوهش‌های زبانی. دوره ۱۱. شماره ۲. صص ۹۷-۱۱۸.

دستلان، مرتضی، زینب محمد ابراهیمی، راضیه مهدی‌بیرقدار و بلقیس روشن (۱۳۹۵). «نمود در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایه رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی». *جستارهای زبانی*.

دوره ۷. شماره ۳. صص ۶۹-۸۶.

رضایی، والی (۱۳۹۱). «نمود استمراری در فارسی معاصر». *فنون ادبی*. سال ۴. شماره ۱. صص ۷۲-۹۹.

غنچه‌پور، موسی و زهره احمدی‌پور اناری (۱۳۹۹). «نمود واژگانی در زبان فارسی: مطالعه‌ای بر پایه رویکرد سنجه‌ای». *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*. سال ۸. شماره ۲۸. صص ۷۳-۹۴.

References

- Abolhassani Chime, Z. (2011). Types of lexical aspect in Persian verbs. *Persian Literature*. 1(6). 101-120 [In Persian].
- Anushe, M. (2008). The structure of sentence and its functional projections in Persian (PhD dissertation). University of Tehran. Tehran, Iran [In Persian].
- Anushe, M. (2015). Aspect and tense in the complex agentive adjectives: A distributed morphology approach. *Language Related Research*, 6(5). 49-72 [In Persian].
- Anushe, M. (2017). The position of negP and licensing n-words in Persian: A distributed morphology approach. *Journal of Language Research*. 8(1). 1-20 [In Persian].
- Anushe, M. (2018). A revision of Persian past tense inflection: A distributed morphology approach, *Language Related Research*, 9 (1). 57-80 [In Persian].
- Anushe, M., & Sharifi, G. (2018). Split verb phrases in Persian: The distinction of voice and little v. *Journal of Western Iranian Languages and Dialects*. 7(24). 33-48 [In Persian].
- Baltin, M. R. (1989). Heads and projections. In Mark R. Baltin and Anthony S. Kroch (eds.), *Alternative conceptions of phrase structure* (pp. 1-6). Chicago: University of Chicago Press.
- Barzegar, H., & Karimi Doustan, Gh. (2017). Lexical aspect in Persian deadjectival complex predicates. *Journal of Language Researches*, 8 (1), 41-57 [In Persian].
- Bobaljik, J. D. (1999). Implications of itelmen agreement asymmetries. In S. S. Chang; L. Liaw & J. Ruppenhofer (eds.), *Proceedings of Berkeley linguistic society* (pp. 299-310). Berkeley: Berkeley Linguistic Society.
- Comrie, B. (1976). *Aspect: Cambridge textbooks in linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Darzi, A., & Anushe, M. (2010). The main verb movement in Persian: A minimalist approach. *Journal of Language Research* 2(3). 21-55 [In Persian].
- Darzi, A., & Jafari, S. (2019). A feature-geometric approach to grammatical tense and aspect in Persian. *Journal of Researches in Linguistics* 11(2). 97-118 [In Persian].
- Dastlan, M., Mohammadebrahimi, Z., & Rovshan, B. (2016). Aspect in Persian: A new perspective based on the cognitive metaphorical extension approach and aspectual features. *Language Related Research* 7(3). 69-86 [In

- Persian].
- Davari, Sh. (2014). Completive aspect in Persian. *Comparative Linguistic Research* 4(7). 169-191 [In Persian].
- Embick, D. (2010). *Localism versus globalism in morphology and phonology*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Embick, D. (2015). *The morpheme: A theoretical introduction*. Berlin: Walter De Gruyter.
- Ghonchepour, M. & Ahmadipooranari, Z. (2020). Lexical aspect in Persian: A study based on scalar theory. *Journal of Western Languages and Dialects* 8(28). 73-94 [In Persian].
- Halle M. and A. Marantz (1993). Distributed morphology and the pieces of inflection. In K. Hale & S. J. Keyser (eds.) *The View from Building 20: Essays in Linguistics in Honor of Sylvain Bromberger* (pp. 111-176). Cambridge, MA: MIT Press.
- Harley, H. (2009). The morphology of nominalizations and the syntax of vP. In A. Giannakidou and M. Rathert, (eds.) *Quantification, Definiteness, and Nominalization*, (pp. 320-342). Oxford: Oxford University Press.
- Harley, H. (2013). External arguments and the mirror principle: On the distinctness of voice and v. *Lingua*. 125. 34-57.
- Lyons, J. (1996). Subjective motion and English and Japanese verbs. *Cognitive Linguistics*. 7. 183-226.
- Marantz, A. (1984). *On the nature of grammatical relations*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Marantz, A. (1988). Clitics, morphological merger, and the mapping to phonological structure. In M. Hammond and M. Noonan (eds.) *Theoretical Morphology* (pp. 253-270). New York.
- Pfau, R. (2009). *Grammar as processor: A distributed morphology account of spontaneous speech errors*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Ramchand, G. (2017). The event domain. In R. D'Alessandro, I. Franco, and A. Gallengo (eds.) *The Verbal Domain* (pp. 233-254). Oxford: Oxford University Press.
- Ramchand, G. & Svenonius, P. (2014). Deriving the functional hierarchy. *Language Sciences*. 46. 152-174.
- Rezaei, V. (2012). The progressive aspect and its manifestation in contemporary Persian. *Literary Arts*. 4(1). 72-99 [In Persian].
- Siddiqi, D. (2009). *Syntax within the word: Economy, allomorphy and argument selection in distributed morphology*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Trommer, J. (2002). The post-syntactic morphology of the Albanian preposed article: Evidence for distributed morphology. *Balkanistica*, 15. 349-364.
- Trommer, J. (2016). A postsyntactic morpheme cookbook. In D. Siddiqi & H. Harley (eds.) *Morphological Metatheory* (pp. 59-94). Netherlands: John Benjamins Publishing Company.

